

دوفصلنامه علمی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)  
سال شانزدهم / دوره جدید / شماره ۵۵ / بهار و تابستان ۱۴۰۰  
صص ۹۱-۱۰۶ (مقاله پژوهشی)

# تحلیل انتقال حق تألیف در قالب عقد بیع در فقه امامیه و اهل سنت و حقوق ایران و مصر

## ● سید سعید حسینی یکتا

کارشناس ارشد فقه و حقوق خصوصی دانشگاه شهید مطهری

sayyedsaeed.hoseini@gmail.com

## ● صادق صیادی

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)

sadegh.sayyadi@gmail.com

## ● محمد بهرامی خوشکار

دانشیار گروه فقه و حقوق اسلامی دانشگاه شهید مطهری

m1.khosshkar@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۳/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۲۸

## چکیده

یکی از مهم‌ترین حقوق پدیدآورندگان آثار ادبی - هنری، حق تألیف می‌باشد. این حق، حقوق اقتصادی پدیدآورنده تلقی می‌شود و امروزه نیز مورد دادوستدهای فراوان بین پدیدآورندگان و ناشران قرار گرفته است. از دو جهت این حق محل تأمل است: اول؛ اعتبار شرعی این حق که مورد انکار برخی از فقیهان قرار گرفته است. دوم؛ فقدان وجود نص قانونی در خصوص ماهیت دادوستد حق تألیف که نقل و انتقال این حق را با ابهام مواجه کرده است. اکثر حقوقدانان قائل به انعقاد این قرارداد در قالب ماده ۱۰ قانون مدنی هستند و انعقاد حق تألیف در قالب عقد بیع را با توجه به عناصر موجود در تعریف این عقد مورد انکار قرار داده و اشکالاتی را نسبت به انتقال این حق در قالب عقد بیع مطرح نموده‌اند. در مقابل در نظام حقوقی مصر و اکثر فقهای اهل سنت به جز حنفیه انتقال این حق را در قالب عقد بیع امکان‌پذیر دانسته‌اند. در نهایت، با بررسی‌های به عمل آمده توسط نگارندگان این نتیجه حاصل شد که حق تألیف یک حق مشروع و قانونی است و همچنین مقتضی برای انشاء نقل این حق در قالب عقد بیع موجود و مانع مفقود است و نیازی به ماده ۱۰ قانون مدنی برای تبیین ماهیت نقل حق تألیف وجود ندارد، بلکه قصد طرفین می‌تواند به نقل حق تألیف، چهره عقد بیع را اعطا نماید.

کلیدواژه‌ها: حق تألیف، عقد بیع، فقه امامیه، حقوق ایران، فقه اهل سنت، حقوق مصر.





## مقدمه

امروزه با پیشرفتهای شگرف جامعه بشری حقوق نوظهوری تحت عنوان حقوق مالکیت فکری پا به عرصه وجود نهاده‌اند که در گذشته یا موجود نبوده‌اند، یا اگر وجود داشته‌اند، توسط معتبر (عرف) مورد اعتبار واقع نگشته‌اند، اما جامعه جهانی، امروزه برای حقوق مالکیت فکری اعتبار قائل گشته و همین امر سبب شده است دولت‌ها در جهت حمایت از این حقوق اقدام به قانون‌گذاری به شیوه مسئولیت مدنی و کیفری نمایند. حقوق مالکیت فکری به دو حوزه کلی تقسیم می‌شود: ۱- حقوق مالکیت ادبی و هنری که خود، حوزه وسیعی با موضوعات مختلف دارد، از قبیل کتاب شعر و آثار سمعی و بصری، نظیر سینما، نقاشی، پیکره و ... ۲- حقوق مالکیت صنعتی که شامل موضوعاتی نظیر اختراع و علائم تجاری و طرحهای صنعتی می‌گردد.

به‌طور کلی، مالکان آفرینه فکری دو حق دارند: ۱- حق معنوی؛ ۲- حقوق مادی. «حقوق معنوی، حق دخل و تصرف مؤلف در حقوق خویش و قابل انتقال به دیگری نیست». به بیان دیگر، حقوق معنوی قابل تقویم به پول نیستند. «برخی از این حقوق به‌عنوان نمونه در یک اثر ادبی هنری عبارت است از: ۱- حق افشای اثر که نویسنده براساس آن، درباره زمان و مکان و چگونگی افشای اثر خود به شخص یا اشخاص تصمیم می‌گیرد. هیچ‌کس نمی‌تواند نویسنده را به افشای اثر خود مجبور کند. ۲- حق نام و عنوان پدیدآورنده که بر مبنای آن، پدیدآورنده می‌تواند انتشار اثر را با نام و عنوان خود یا بدون نام و یا با نام مستعار طلب کند. ۳- حق تمامیت اثر که در واقع مهم‌ترین حق معنوی پدیدآورنده است و براساس آن، هیچ‌کس حق ندارد اثر ادبی یا هنری را بدون موافقت پدیدآورنده تغییر دهد». اما حقوق مادی، حق استفاده از منافع مادی و اقتصادی اثر است که قابل تقویم به پول بوده و قابل نقل و انتقال به غیر است. حقوق مالکیت فکری را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «حقوقی است که شخص نسبت به نتایج یافته‌ها و آثار فکری خود دارد و شامل هر چیزی که زاییده ذهن انسان است، می‌شود. مخلوق ذهن و

فکر ممکن است به حوزه علم، هنر، صنعت یا تجارت تعلق داشته باشد».

این تعریف، هم شامل حقوق مادی و هم معنوی آفریننده یک اثر فکری می‌باشد. بنابراین با توجه به عنصر مال و اموال فکری، باید اموال فکری را این‌گونه تعریف کرد: «حقوقی است که دارای ارزش اقتصادی و دادوستد است». لازم به ذکر است که در خصوص موضوع اموال فکری، دو نظریه ارائه شده است:

نظریه اول: موضوع اموال فکری، شیء خارجی است. برای مثال، موضوع حق مؤلف، کتاب است یا موضوع حق اختراع، آن شیء مادی است که ایده مخترع در آن متبلور شده است. این نظریه، محل نقد است؛ زیرا «بعضی از مصادیق حقوق فکری صرفاً یک‌سری اطلاعات می‌باشند و اصولاً به مرحله تجسم نمی‌رسند، نظیر دانش فنی و اسرار تجاری». همچنین حمایت این نظر، مشروط به تبلور خارجی اثر است. بنابراین مواردی که پدیدآورنده به آنها شکل مادی نداده، مورد حمایت نخواهد بود.

نظریه دوم: موضوع اموال فکری، شیء غیرمادی است که در عرف، دارای ارزش اقتصادی است و پرداخت عوض در ازای آن، امری عقلایی است. این نظریه با ماهیت اموال فکری سازگار است.

اگرچه پژوهشهای متعددی در زمینه‌های مختلف پیرامون مالکیت فکری و حقوق معنوی منتشر گردیده و در برخی از نوشته‌ها از جمله «بیع اموال فکری از منظر حقوق اسلامی»، «بیع اموال فکری»، «امکان سنجی انتقال مالکیت معنوی در قالب عقود رایج» و ... به موضوع این پژوهش یعنی «انتقال حق تألیف در قالب عقد بیع» پرداخته شده، اما تاکنون تحقیقی در این خصوص با رویکرد تطبیقی فقه امامیه و حقوق ایران با فقه اهل سنت و نظام حقوقی مصر انجام نگرفته است. در هر حال در این جستار به بررسی نقل حق تألیف در قالب بیع که یکی از اقسام حقوق مالکیت فکری است، با رویکرد تطبیقی بین فقه امامیه و نظام حقوقی ایران با فقه اهل سنت و حقوق مصر پرداخته می‌شود. قبل از هر چیز آشنایی با مفهوم حق تألیف لازم

می‌نماید و از آنجا که طبق هردو نظام حقوقی ایران و مصر به تبعیت از فقه، موضوع معامله باید مشروعیت داشته باشد و به‌ویژه به دلیل وجود دیدگاه‌های موافق و مخالف در خصوص مشروعیت حق تألیف بین فقیهان امامیه و اهل سنت، به بررسی اعتبار شرعی حق تألیف پرداخته می‌شود، تا نمایان گردد آیا این حق مرسوم در عرف کنونی، مشروع است یا نامشروع؟ با آشنایی با مفهوم حق تألیف (copy right) و بررسی اعتبار شرعی این حق، زمینه لازم برای ورود به مبحث اصلی تحقیق یعنی قابلیت انعقاد این قرارداد (نقل حق تألیف) در قالب بیع فراهم می‌گردد. به بیان دیگر آیا می‌توان حق تألیف را در قالب عقد بیع منتقل ساخت، یا باید به دنبال گنجاندن این قرارداد در قالب عقود دیگری نظیر صلح یا ماده ۱۰ قانون مدنی و ... باشیم؟

### ماهیت حق تألیف

با بررسی‌های به‌عمل آمده برای حق تألیف می‌توان تعاریف زیر را ارائه کرد:

۱- «حمایت قانونی از ناشر یا پدیدآورنده، از طریق ممانعت از تهیه نسخه غیرقانونی و غیرمجاز از آثار آنان را حق مؤلف یا تألیف گویند»<sup>۱</sup> به بیان دیگر عبارت است از: «امتیاز و حق انحصاری بهره‌برداری و فروش یک اثر که از طریق دولت به یک نویسنده، آهنگساز، هنرمند و وارثان آنها اعطا می‌گردد، به نحوی که می‌توانند هر بار که اثر چاپ می‌شود، حق تألیف آن را دریافت کنند و هیچ‌کس بدون اجازه مؤلف یا وارثان او، حق چاپ و استفاده از اثر را نداشته باشد»<sup>۲</sup>.

۲- «حق کسی است که بابت ارائه کار فکری و اذن تکثیر و نشر آن به ناشر معین می‌گیرد»<sup>۳</sup>.

۳- «مال یا اموالی در عوض واگذاری تمام یا بخشی از حقوق مالی پدیدآورنده که توسط خود او یا قائم مقام وی

انجام می‌پذیرد، حق تألیف گفته می‌شود»<sup>۴</sup>.

### ادله مخالفان مشروعیت حق تألیف

مخالفان مشروعیت حق تألیف، به ادله ذیل تمسک کرده‌اند:

#### ۱) تعارض حق تألیف با قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم»

قائل به این استدلال، امام خمینی (ره) می‌باشد که می‌فرماید: «این حقی که در بین نویسندگان معروف شده به حق طبع، حق شرعی نیست و باعث نمی‌شود تسلط مردم بر اموالشان بدون معاهده و مشارطه‌ای سلب گردد. صرف اینکه کسی کتابی چاپ کند و در آن بنویسد، حق تألیف برای صاحبش محفوظ است، چیزی را موجب نمی‌گردد و محدودیتی برای دیگران ایجاد نمی‌کند و صرف چنین نوشته‌ای به‌عنوان قرارداد با دیگران به حساب نمی‌آید. در نتیجه، دیگران می‌توانند آن را چاپ و از آن تقلید کنند و کسی نمی‌تواند از این کار بازشان بدارد»<sup>۵</sup>.

دیدگاه امام خمینی (ره) محل نقد است؛ زیرا اولاً؛ در اینجا دو قاعده «الناس» وجود دارد که باهم رابطه سببی و مسببی دارند و با اعمال «الناس مسلطون علی اموالهم» در سمت مؤلف، نوبت به دیگری نمی‌رسد. بنابراین امکان تمسک به قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم» در سمت خریدار وجود ندارد. ثانیاً؛ به نظر ایشان، مشارطه‌ای بین مؤلف یا ناشر و خریدار کتاب وجود ندارد، تا به موجب آن، قائل به رعایت حق تألیف نویسنده و ناشر باشیم، اما در جواب می‌توان گفت: در ما نحن فیه مشارطه وجود دارد و آن، شرط بنایی است؛ به این معنا که بنای خریدار و ناشر یا نویسنده بر این بوده که خریدار فقط حق مطالعه و انتفاعات مجاز را داشته باشد، ولی حق طبع و چاپ را رعایت کند. اگر این دلیل قبول نشود، باز هم می‌توان گفت مشارطه وجود دارد، به این نحو که معهود بودن امری در عرف به‌منزله تصریح در عقد است؛ همان‌طور که ماده ۲۲۵ قانون مدنی بیان می‌دارد: «متعارف بودن امری در

۴. «مفهوم و آثار حق تألیف»، ص ۱۹۳.

۵. تحریر الوسیله، ج ۲، صص ۶۲۵ و ۶۲۶.

۱. «حق مؤلف در محیط دیجیتال»، ص ۱۳۸.

۲. همان.

۳. وسیط در ترمنولوژی حقوق، ص ۲۹۲.





عرف و عادت، به طوری که عقد بدون تصریح هم منصرف به آن باشد، به منزله ذکر در عقد است». بنابراین رعایت حقوق ناشر و نویسنده در عصر ما متعارف است، نه تنها در جامعه ایران، بلکه دارای عرف جهانی و بین المللی است.

## ۲) عدم امضای مالکیت فکری توسط شارع

به عقیده برخی از فقیهان: «حق طبع، حق تألیف و حق اختراع را به مفهومی که در قوانین موضوعی جدید از آن تعریف شده و آثاری که بر آن مترتب می‌نمایند، حقیر نتوانسته‌ام با احکام و نظامات اسلامی تطبیق نمایم و از عقود و معاملات هم نیست که بتوانم بگویم شمول اطلاقات یا عموم بعضی ادله مثل «اوفوا بالعقود» است. اگر گفته شود این هم حقی است که زمان ما آن را اعتبار می‌کند، نظیر حق التحجیر و حق السبق که چون شارع از آن ردع نکرده، از عدم ردع او استکشاف امضا می‌نماییم و معتبر است، جواب این است که عدم ردع نسبت به حقوقی که در عصور متأخره از عصر شارع و ائمه طاهریین (ع) عرفاً یا برحسب قوانین موضوعه، مستحدث می‌شود، نمی‌شود به اطلاق یا عموم آن تمسک کرد. بله، در ارتباط با اقتباس از اختراع یا تألیف یا تجدید طبع کتاب یا تقلید از آثار هنری مشروعه، اگر متوقف بر تصرف در مال غیر باشد، بدون اذن صاحب مال جایز نیست، اما بر حرمت نفس اقتباس، دلیلی وجود ندارد. در زمان شارع مقدس هم حق تألیف و اختراع و ابتکار بوده، اما برای مؤلف و مبتکر و مخترع حق اعتبار نمی‌شده و شارع هم اعتبار نفرموده است، و به عبارت اخیری، بنا بر عدم اعتبار بوده ... ما ذکر مشروعیت حقوق مذکور را ثابت نمی‌دانیم و هرچند ترتب برخی از آثاری که بر این حقوق مترتب می‌گردد، به طور شرط در ضمن عقد امکان‌پذیر است، اما مقاصد مهمی را که ارباب دعوی این حقوق دارند، با شرط نمی‌توان تأمین کرد. راهی که تا حدی می‌تواند بعضی اغراض صحیحی را که در اعتبار این حقوق در نظر است، فراهم سازد، این است که فقیه جامع الشرایط که برحسب ولایت باید مصالح عامه را در نظر بگیرد، به طور موردی نسبت به هر اختراع یا طبع یا تألیف، طبع یا تقلید از آن اختراع یا تألیف را تا مدت معینی

محدود نماید ...»<sup>۶</sup>.

این نظریه محل ایراد است: اولاً؛ این امر که در زمان شارع، اختراع و ابتکار وجود داشت، اما حقوق مالکیت فکری مطرح نبود، مورد قبول است، اما مانع به رسمیت شناختن حقوق مالکیت فکری در عصر حاضر نمی‌شود؛ زیرا در ایام گذشته، دامنه آثار فکری محدود بود و پدیدآورندگان انتظار بهره‌برداری مادی را از آثار خود نداشتند. از این رو، حمایت از این گونه آثار ضروری نمی‌نمود، ولی در جهان حاضر، وضع به کلی تغییر کرده است و با گسترش آفریده‌های فکری و نقش حساسی که در توسعه فرهنگ و تمدن و اقتصاد بشر دارند، قانون‌گذاران را به حمایت از این حقوق سوق می‌دهد.<sup>۷</sup> به عبارت دیگر، در آن زمان، انتظار حمایت و به رسمیت شناختن این حقوق وجود نداشت، ولی این امر، مانع از آن نیست که در زمان حاضر هم این چنین باشد؛ زیرا حق، امری اعتباری می‌باشد که نسبت به شرایط زمان و مکان متغیر است. در یک زمان ممکن است فردی ذی حق شمرده نشود، ولی در زمان دیگر شمرده شود.

ثانیاً؛ اینکه پیدایش حق در ابتدا همیشه از طرف عرف و عقلا بوده و وقتی عرف، حقی را مفید دانست و آن را به مصلحت افراد جامعه تشخیص داد و منع شرعی نسبت به آن وجود نداشت، می‌توان آن حق را شرعی دانست، بدون اینکه نیازی به امضای شارع باشد؛ زیرا در امور عقلایی به عنوان با آنه احد من العقلاء، با حکم عقلایی موافق است، نه با آنه الشارع. ملاک در احکام عقلایی در هر زمان، عقلایی بودن حکم است و خصوصیت حکم در عقلایی بودن احکام، دخالتی ندارد. بنابراین نباید چنین فکر کرد که احکام عقلایی زمان شارع فقط اعتبار دارند، اما احکام عقلایی زمان غیبت به زمان شارع اختصاص دارد، در نتیجه باید کلیه اصول و ضوابط عقلایی تازه‌ای را که در جوامع بشری به وجود می‌آید، مردود بدانیم. چنین فکری موجب هرج و مرج زندگی اجتماعی شده و اسلام پاسخ‌گوی شرایط زمان و مکان نخواهد بود.<sup>۸</sup>

۶. «بررسی فقهی - حقوقی مالکیت فکری با رویکردی به نظر امام خمینی (ره)»، صص ۵ و ۶.

۷. همان، ص ۶.

۸. دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام، ج ۱، ص ۲۳۹.

### ۳) آیات و روایات حرمت کتمان علم

آیات در این زمینه به قرار ذیل است:

الف- «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ. إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛<sup>۹</sup> «یقیناً کسانی که آنچه را ما از دلایل آشکار و [وسیله] هدایت نازل کردیم، پس از آنکه همه آن را در کتاب [تورات و انجیل] برای مردم روشن ساختیم، پنهان می‌کنند [تا مردم به قرآن و پیامبر ایمان نیاورند] خدا لعنتشان می‌کند، و لعنت‌کنندگان هم لعنتشان می‌کنند. مگر کسانی که توبه کردند، و [مفاسد خود را] اصلاح نمودند و [آنچه را پنهان کرده بودند] برای مردم روشن ساختند، پس توبه آنان را می‌پذیرم؛ زیرا من بسیار توبه‌پذیر و مهربانم».

ب- «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يَكَلُمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛<sup>۱۰</sup> «قطعاً کسانی که آنچه را خدا از کتاب [تورات و انجیل] به‌عنوان حلال و حرام [نازل کرده] به سود خود، از بی‌سوادان یهود و نصاری [پنهان می‌کنند و در برابر این پنهان‌کاری، بهای اندکی به دست می‌آورند، جز آتش به شکمهای خود نمی‌ریزند، و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید و [از گناهان و زشتیها] پاکشان نمی‌کند و برای آنان عذابی دردناک است».

پ- «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئِسَ مَا يَشْتَرُونَ»؛<sup>۱۱</sup> «و [یاد کنید] هنگامی که خدا از کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده شد، بیان گرفت که حتماً باید [احکام و حقایق] آن را برای مردم بیان کنید و پنهانش ننمایید. پس آن [عهد و کتاب] را ترك کردند و به آن اعتنایی نمودند و در برابر ترك آن، اندک بهایی به دست

آوردند، و بد چیزی است آنچه به دست می‌آورند».

روایات راجع به حرمت کتمان علم عبارتند از:

الف- «قال رسول الله (ص) إذا ظهرت البدع في أمتي فليظهر العالم علمه فمن لم يفعل فعليه لعنة الله. و قال أيضا من كتم علماً نافعاً ألجمه الله بلجام من نار»؛<sup>۱۲</sup> «هرگاه بدعتها در امت من آشکار گردد، عالم باید علمش را اظهار کند. پس هرکس این کار را انجام ندهد، لعنت خدا بر او باد، و همچنین فرمود: هرکس علم سودمندی را کتمان کند، خداوند او را با آتش لجام داغ خواهد کرد».

ب- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ، أَخْبَرَنَا الْحَجَّاجُ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: مَنْ كَتَمَ عِلْمًا يَعْلَمُهُ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مُلْجَمًا بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ»؛ «هرکس علمی را که آموخته است کتمان کند، خداوند او را با آتش لجام داغ خواهد کرد».<sup>۱۳</sup> نحوه استدلال به این روایت به این صورت است که خودداری کردن مؤلف از انتشار اثرش جز با دریافت عوض مالی، بایی از ابواب کتمان علم است.

پ- «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَىٰ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنِ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنِ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيِّ (ع) إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَالِ عَهْدًا بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّىٰ أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَدْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَالِ»؛ «خداوند عهدی مبنی بر طلب علم از جاهلان نگرفته است، اما از عالمان این عهد را گرفته که علمشان را بذل کنند».<sup>۱۴</sup>

ت- «و بهذا الإسناد عن أبيه عن أحمد بن النضر عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر (ع) قال: زكاة العلم أن تعلمه عباد الله»؛<sup>۱۵</sup> «زکات علم، آموختن آن به بندگان خدا است».

ث- «قال رسول الله (ص) علماء هذه الأمة رجالان رجل آتاه الله علماً فطلب به وجه الله و الدار و الآخرة و بذله للناس و لم يأخذ عليه طمعا و لم يشتر به ثمناً قليلاً فذلك يستغفر

۱۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۵، ص ۱۵.

۱۳. مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۱۶، ص ۲۹۳.

۱۴. الكافي، ج ۱، ص ۴۱.

۱۵. همان.

۹. بقره، ۱۵۹ و ۱۶۰.

۱۰. بقره، ۱۷۴.

۱۱. آل عمران، ۱۸۷.





له من فی البحور و دواب البر و البحر، و الطیر فی جو السماء، و یقدم علی الله سیدا شریفا، و رجل آتاه الله علما فبخل علی عباد الله و أخذ علیه طمعا و اشتری به ثمنا قليلا فذلک یلجم یوم القيامة بلجام من نار»؛<sup>۱۶</sup> «علمای این امت دو دسته هستند: دسته اول کسانی هستند که خداوند به آنها علم داده است، پس با آن، سوی خدا دنیا و آخرت را طلب می‌کنند و آن را به مردم بذل می‌کنند و بر آن طمع نمی‌ورزند و آن را به بهای اندکی نمی‌فروشند. برای چنین فردی همه موجودات طلب آموزش می‌کنند و نزد پروردگار به عنوان فرد والامقامی می‌رود. دسته دوم کسانی هستند که خداوند به آنها علم عطا کرده، ولی بر آموختن آن بر بندگان خدا بخل می‌ورزند و بر آن طمع می‌کنند و آن را به بهای اندکی نمی‌فروشند. چنین افرادی را در روز قیامت با آتش فروزان داغ می‌کنند».

استدلال به آیات و روایات پیش‌گفته، دارای دو اشکال به این قرار است: اولاً؛ این ادله صرفاً در خصوص حرمت کتمان علم هستند و در مقام بیان کسب درآمد از طریق فعالیت‌های علمی نمی‌باشند؛ بنابراین تخصصاً از محل بحث خارج‌اند. ثانیاً؛ با توجه به اینکه در زمان حاضر، حقوق مادی، آثار فکری مال محسوب می‌شوند، عدم رعایت این حقوق، مصداق اکل مال به باطل خواهد بود.<sup>۱۷</sup>

#### ۴) حرمت اخذ اجرت در واجبات و عبادت بودن علم

در واجبات، تعلیم و تعلم علوم و صناعات ضروری و حمایتی و نیز علوم دینی که واجب کفایی است، دریافت اجرت حرام می‌باشد. از این رو، بزرگانی چون آیت‌الله خوئی، مشروعیّت حق تألیف را منافی با قاعده ارشاد یا وجوب بیان مسائل دینی بر عالم می‌دانند.<sup>۱۸</sup> به عبارت دیگر این‌گونه استدلال می‌شود که دریافت عوض در مقابل عبادت جایز نیست و علم هم نوعی عبادت است، بنابراین

معاوضه بر آن جایز نیست.<sup>۱۹</sup> این نظریه هم محل ایراد است: اولاً؛ در این خصوص اختلاف نظر وجود دارد و برخی اخذ اجرت در مطلق واجبات توصلی را تجویز کرده‌اند.<sup>۲۰</sup> ثانیاً؛ اینکه در بسیاری از کتب فقیهان امامیه، اخذ اجرت در برابر تعلیم قرآن، جایز<sup>۲۱</sup> یا حداقل مکروه دانسته شده است؛<sup>۲۲</sup> به این علت است که عمل انسان محترم است یا به این دلیل که زحمت تعلیم‌دهنده با مولد فکر، قابل قیاس نیست. بنابراین چنانچه اخذ اجرت بر تعلیم جایز باشد، به طریق اولی حقوق صاحبان فکر باید محترم شمرده شود.<sup>۲۳</sup>

۵) حق مجرد محسوب شدن حق مؤلف در اثر خود قائل این نظر این‌گونه استدلال می‌کند که مطابق مبنا و قاعده پذیرفته شده، حق مجرد مال محسوب نمی‌گردد، تا بتوان در ازای آن عوضی دریافت کرد و از آنجا که حق مؤلف هم در تألیف از اقسام حق مجرد است؛ بنابراین نمی‌توان در ازای اثر، عوضی دریافت کرد.<sup>۲۴</sup>

این نظریه محل ایراد است؛ زیرا اولاً؛ این قاعده (مال نبودن حق مجرد) مورد پذیرش نیست و ملاک در مال بودن چیزی صدق مالیت بر آن است و ممکن است برخی از حقوق مجرد مال باشند و برخی نباشند؛ بنابراین اینکه گفته شود حقوق مجرد به طور مطلق مال نیستند، مورد قبول نیست. ثانیاً؛ اگر هم به فرض این قاعده را بپذیریم باید گفت حق مؤلف از اقسام حقوق مقرر است نه حقوق مجرد. حق مجرد آن است که برای دفع ضرر تشریح شده است، مانند حق شفعه که مطابق نظری مال محسوب نمی‌گردد، اما حق مقرر آن است که برای صاحب آن اصلاً و ابتدائاً ثابت است، مانند حق قسم و حق قصاص. این حقوق قابلیت معاوضه را دارا

۱۹. فقه النوازل، ج ۲، ص ۱۸۲؛ تحریر المجلة، ج ۱، ص ۲۰۱؛ القواعد الفقهية، ج ۲، ص ۱۵۷؛ کتاب القضاء، ج ۱، ص ۹۴؛ ماوراء الفقه، ج ۳، صص ۱۳ و ۱۶.

۲۰. تحریر المجلة، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲۱. فقه الصادق(ع)، ج ۱۵، ص ۵۲.

۲۲. جامع المقاصد، ج ۴، ص ۹؛ ارشاد الأذهان، ج ۱، ص ۳۵۶؛ ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۴۰۰.

۲۳. «حق تألیف در حقوق اسلامی»، ص ۱۴۵.

۲۴. فقه النوازل، ج ۲، ص ۱۸۲.

۱۶. الأصول الأصلية والقواعد الشرعية، ص ۲۹۸.

۱۷. «بررسی فقهی - حقوقی مالکیت فکری با رویکردی به نظر امام خمینی(ره)»، ص ۷.

۱۸. «حق تألیف در حقوق اسلامی»، صص ۱۴۵ و ۱۴۶.



می‌گردد.<sup>۲۵</sup>

می‌باشند و حق تألیف هم جزء این دسته از حقوق محسوب

و ناشر داده شود، خسارات فراوانی به مؤلف و ناشر وارد خواهد شد. حال آنکه حکم ضرری تسلیط، به‌صراحت در شریعت مقدس اسلام نفی شده است. در این خصوص به نقل قولی از شهید صدر(ره) اشاره می‌کنیم: «همین‌طور داخل در محل بحث (قاعده لاضرر) است، اگر یکی از افراد و مصادیق ضرر را در عرف معاصر که در عصر تشریح به‌شخصه موجود نبوده، در نظر گرفته شود، مثل اقسام مختلف حق اعتباری از جمله حق تألیف برای مؤلف، حق طبع برای ناشر و ... که همه این حقوق با قاعده لاضرر ثابت می‌گردند؛ زیرا مفروض این است که سلب این حقوق عرفاً ضرر است».<sup>۲۸</sup>

### ۳) قاعده تسلیط

مطابق این قاعده، مردم بر اموال خویش مسلط هستند و حق هرگونه دخل و تصرف در اموال خویش را دارند.<sup>۲۹</sup> برای شمول حق تألیف بر این قاعده، باید ابتدا این امر تبیین گردد که آیا حق تألیف، مال محسوب می‌شود یا خیر؟ به عقیده نگارندگان از آنجا که مال و مالیت مفاهیم عرفی هستند با توجه به عرف باید گفت مالیت، امر اعتباری نسبی است که ممکن است در یک جا امری مال باشد و در جایی دیگر نباشد، به عبارت دیگر، آنچه که در نظر عرف، پرداخت بها در ازای آن، امری معقول است و دارای غرض عقلایی است و معامله را از حالت سفهی خارج می‌کند، دارای مالیت است، بنابراین بدون شک، حق تألیف، مال محسوب می‌شود، و وقتی این امر ثابت شد، صاحب اثر، مالک آن مال است و حق دارد دیگران را از هرگونه دخل و تصرف در آن منع کند؛ زیرا مردم شرعاً و عرفاً بر اموال خویش مسلط هستند.

### ۴) جریان اصل صحت در شبهات حکمیه

طبق این دیدگاه، در شبهات حکمیه، اصل صحت جاری می‌شود؛ یعنی «هرگاه منشأ شک در صحت یا فساد، شک در چگونگی حکم باشد، مثل حق تألیف، این عقدها محکوم به صحت هستند».<sup>۳۰</sup>

## ادله موافقان مشروعیت حق تألیف

موافقان مشروعیت حق تألیف، به ادله ذیل تمسک کرده‌اند:

### ۱) بنای عقلا

در این خصوص، به نظر دو تن از فقیهان معاصر در این زمینه اشاره می‌کنیم: آیت‌الله منتظری در سؤالی راجع به حق تألیف این‌چنین پاسخ می‌دهد: «ملکیت و همچنین حق که مرتبه ضعیف ملکیت است، از امور خارجیه تکوینی نیستند، بلکه از امور عقلایی می‌باشند که براساس یک رشته واقعیتهای خارجی، اعتبار می‌یابند و چه‌بسا شرایط زمانی و مکانی در اعتبار آنها نقش داشته باشد. بالأخره در عصر ما، حق اختراع، حق کشف، حق تألیف، حق طبع و امثال اینها، از حقوق معتبر نزد عقلا است و در مشروعیت این قبیل امور عرفی و عقلایی، عدم ردع و منع از ناحیه شارع کافی است و تجاوز به این حقوق از ناحیه دیگران جایز نیست».<sup>۲۶</sup>

آیت‌الله مکارم شیرازی هم در پاسخ به سؤال راجع به حق تألیف چنین می‌فرماید: «حق تألیف، یک حق عقلایی است که در بین عقلای جهان به رسمیت شناخته شده است و تجاوز به آن، مصادق ظلم و ممنوع می‌باشد و نشر آثار مؤلفین و شعرا بدون اجازه آنان جایز نیست و این نکته را باید توجه داشت که همیشه مصادیق از عرف گرفته می‌شود و احکام از شرع مقدس، و مانعی ندارد که با گذشت زمان، حقوق تازه عقلاییه پیدا شود و مشمول احکام کلیه اسلام گردد».<sup>۲۷</sup> همان‌طور که از این دو استفتا مشخص است، دلیلی که برای اعتبار حق تألیف آورده شده، بنای عقلا یا عرف جهانی است.

### ۲) قاعده لاضرر

بدون هیچ شکی، در صورتی که اجازه چاپ و تکثیر به خریدار کتاب به علت مالکیت بر عین بدون اجازه مؤلف

۲۵. همان، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲۶. رساله استفتائات، ج ۳، ص ۴۰۶.

۲۷. استفتائات جدید، ج ۱، ص ۴۹۹.

۲۸. لاضرر ولا ضرر، ص ۲۷۶.

۲۹. قواعد فقه، ج ۱، ص ۲۲۷.

۳۰. همان، ج ۱، ص ۲۱۲.





## ۵) قاعده احترام مال مردم

حق تألیف مال محسوب می‌گردد و مطابق قاعده هر مالی برای سازنده یا صاحب آن است و خروج از این قاعده نیازمند دلیل است و با توجه به عدم وجود دلیل قاطع در این خصوص نمی‌توان از قاعده خارج شد؛ بنابراین مشمول قاعده احترام مال مردم خواهد بود؛ مطابق این قاعده، اموال مردم از تصرف و تعدی مصون است؛ یعنی «اولاً؛ تعدی و تجاوز نسبت به آنها جایز نیست، و ثانیاً؛ در فرض وقوع تجاوز، متجاوز، مسئول و ضامن است».<sup>۳۱</sup>

### ۶) اختیارات ولی فقیه

برخی از فقیهان معاصر، حقوق مالکیت‌های معنوی را بر مبنای ولایت فقیه به رسمیت شناخته‌اند؛ به این معنا که ولی فقیه با توجه به مصلحت جامعه، اگر حمایت از حقوق مالکیت فکری را لازم بداند، با ولایت خود می‌تواند از این حقوق حمایت کند.<sup>۳۲</sup>

## ۷) احادیث نقل شده از اهل سنت

الف- «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ أَحَقَّ مَا أَخَذْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا كِتَابَ اللَّهِ»؛<sup>۳۳</sup> «اخذ اجرت در برابر خواندن قرآن جایز است». نحوه استدلال به این روایت این گونه است: زمانی که گرفتن اجرت در برابر قرآن جایز باشد، به طریق اولی در سنت جایز است و وقتی اخذ اجرت بر کتاب و سنت جایز باشد، به طریق اولی برای مؤلف، اخذ عوض جایز خواهد بود.

ب- «حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْحَاقَ، ثنا أَبُو بَكْرِ بْنُ شَيْبَةَ، ثنا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَطِيبُ مَا أَكَلَ الرَّجُلُ مِنْ كَسْبِهِ وَوَلَدَ مِنْ كَسْبِهِ»؛<sup>۳۴</sup> «پاک‌ترین چیزی که انسان می‌خورد کسبش است و فرزند هم کسب انسان است».

نحوه استدلال به این روایت این گونه است: زمانی که فرزند کسب و مال انسان محسوب گردد، به دلیل اینکه فرزند نشئت گرفته از پدر و مادر خود است، آیا نمی‌توان

گفت مصنفات هم کسب آفریننده آن اثر می‌باشد؛ پس زمانی که کسب انسان محسوب گردد، دریافت عوض در ازای آن مطابق حدیث، پاک‌ترین خوردنی‌ها است.

## ۸) قاعده تقدم دفع مفسده بر جلب منفعت

مطابق این قاعده در صورتی که حق تألیف محترم شمرده نشود، نویسنده و ناشر انگیزه‌ای برای تألیف و تصحیح کتب خود نخواهند داشت و امروزه مردم بیشتر از کتب تحصیل علم می‌کنند و این امر موجب جهل عمومی خواهد شد؛ پس دفع این مفسده بر مصالح عدم وجود حق تألیف مقدم خواهد بود.<sup>۳۵</sup>

## ۹) مصالح مرسله

مصالح مرسله، مصالحی هستند که دلیل خاصی بر اعتبار و عدم اعتبار آنها وجود ندارد و از این جهت آنها را مصلحت می‌گویند که موجب جلب منفعت و دفع ضرر می‌گردند و هر عملی که منفعت غالب یا دفع ضرر یا مفسده داشته باشد، شرعاً مطلوب است. حق تألیف هم دارای منفعت غالب و دفع ضرر است؛ بنابراین حق مشروع است.<sup>۳۶</sup>

## ۱۰) مقدمه واجب یا مستحب بودن حق تألیف

مطابق قاعده «مقدمه واجب، واجب است» و فرع آن یعنی «مقدمه مستحب، مستحب است»، در صورتی که تألیف کتب دینی واجب یا مستحب باشد و مؤلف بدون اخذ اجرت اقدام به تصنیف ننماید؛ بنابراین حق تألیف هم مطابق قاعده از واجبات یا مستحبات خواهد بود.<sup>۳۷</sup>

## امکان سنجی انتقال حق تألیف در قالب عقد

### بیع در فقه اهل سنت

#### ۱) دیدگاه فقهای حنفی

در بین فقیهان اهل سنت علمای حنفی قائل به لزوم عینیت مبیع شده و بیع را این گونه تعریف کرده‌اند: «مبادله مال در ازای مال به نحو تراضی».<sup>۳۸</sup> ظاهر این تعریف دلالت

۳۵. فقه النوازل، ج ۲، ص ۱۷۴.

۳۶. الفقه الاسلامی وأدلته، ج ۴، ص ۲۸۶۱.

۳۷. فقه النوازل، ج ۲، ص ۱۷۴.

۳۸. البحر الرائق، ج ۵، ص ۲۷۷؛ مجمع الأنهر، ج ۲، ص ۳؛ بدائع

الصنائع، ج ۵، ص ۲۹۹؛ اللباب فی شرح الكتاب، ج ۲، ص ۳.

۳۱. همان، ج ۱، ص ۲۱۳.

۳۲. فقه العقود، ج ۲۳، ص ۹۷.

۳۳. صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۳۱.

۳۴. المصنف، ج ۴، ص ۵۱۶.



بر آن دارد که نزد فقهای حنفی، مالیت برای عوضین به خصوص مبیع که محل بحث این نوشتار است، کافی می‌باشد، لیکن با بررسیهای به عمل آمده در فقه حنفی، می‌توان گفت فقهای حنفی قائل به این دیدگاه می‌باشند که مبیع باید از اعیان باشد و این امر ناشی از عبارات به کار رفته در کلام آنان در تمایز بین منفعت و مال است که این‌گونه بین این دو تمایز قائل شده‌اند: «تحقیق آن است که منفعت، ملک است نه مال؛ زیرا ملک اقتضای تصرف اختصاصی را دارد، اما مال، اقتضای ذخیره برای بهره‌برداری در وقت نیاز را دارد».<sup>۳۹</sup>

همان‌طور که از این عبارت معلوم است، مال همان عین است؛ زیرا آنچه اقتضای ذخیره‌سازی دارد، اموال مادی است، نه اموال غیرمادی مثل حقوق و منافع. مال محسوب نشدن حق و منفعت در نظر این گروه از فقها به این جهت است که وصف مالیت با تمول، ثابت می‌گردد و تمول یعنی نگهداری شیء و ذخیره آن در وقت نیاز، در حالی که منافع و حقوق امکان ذخیره شدن ندارند؛ چون از اعراض هستند، بنابراین مال شامل منافع و حقوق نمی‌گردد.<sup>۴۰</sup>

همچنین بیان شده علت اینکه منفعت نمی‌تواند مبیع قرار گیرد، این است که مورد معامله غرری می‌شود، بدین نحو که اگر به عنوان مثال منفعت عبور و مرور زمینی خریداری شود، نمی‌توان آن را ساخت و امکان انتفاع از آن به هیچ‌وجه ممکن نیست؛ زیرا زمین برای منفعتش خریداری می‌شود، حال آنکه منفعتی وجود ندارد. با عنایت بر مطالب فوق، باید گفت طبق نظر این دسته از فقیهان، انتقال حق تألیف در قالب بیع نمی‌گنجد؛ زیرا عینیت ندارد.

نقد و بررسی: اولاً؛ تعریف فقیهان حنفی از مال مورد قبول نیست؛ زیرا همان‌طور که برخی از علمای اهل سنت گفته‌اند: «مال هر چیزی است که دارای ارزش باشد»<sup>۴۱</sup> و همچنین همسو با این تعریف، به اعتقاد نگارندگان با توجه به اینکه مالیت، یک مفهوم عرفی است و دارای حقیقت شرعی و منتشره نمی‌باشد، تعابیری که فقها و حقوق‌دانان برای مال کرده‌اند، همگی در صدد بیان همین

ماهیت اعتباری و عرفی بوده است؛ بنابراین همان‌طور که قبلاً اشاره شد، هر آنچه که در نظر عرف، پرداخت بها در ازای آن امری معقول است و دارای غرض عقلایی است و معامله را از حالت سفهی خارج می‌کند، مال می‌باشد، مثل خرید عکس خانوادگی و خرید و فروش عقرب و موش برای آزمایشهای پزشکی و تهیه پادزهر و یا پاک کردن خانه و زمین از این موجودات.

ثانیاً؛ هر فردی هرچه را خریداری کند، می‌تواند به هر نحوی که بخواهد از آن منتفع گردد، پس در مثال مذکور وقتی زمینی خریداری می‌گردد اصل بر آن است که خریدار حق هرگونه انتفاعی را دارا است؛ زیرا هم مالک عین و هم منفعت آن است، ولی اگر منفعت آن را فقط برای عبور خریداری کند، مالک همه مال نیست و مالک عین هم، مالک همه مال نیست، بلکه بخشی از مالکیت منتقل شده و مالکیت تجزیه شده است.<sup>۴۲</sup> لازم به ذکر است به غیر از حنفیه تمامی فقیهان اهل سنت، منفعت را مال می‌دانند. دلیل مالیت منفعت نزد این فقیهان، این است که شریعت حکم به مال بودن منفعت در عقد اجاره داده و همچنین مهر قرار دادن منفعت در نکاح تجویز شده است.<sup>۴۳</sup>

## ۲) دیدگاه فقهای شافعی

فقهای شافعی قائل به عدم لزوم عینیت مبیع گشته‌اند و این امر از تعاریف آنان از عقد بیع، نمایان می‌گردد. فقیهان شافعی بیع را «مقابله مال در ازای مال بر وجه مخصوص» یا «مبادله مال در ازای مال به نحو تملیک مؤبد» تعریف نموده‌اند؛<sup>۴۴</sup> مراد از وجه مخصوص در این تعریف، انتقال مالکیت عین یا منفعت یا حق به نحو مؤبد است. به عبارت دیگر نزد فقهای شافعی فرق بین اجاره و بیع در انتقال و تملیک منفعت در مدت این دو عقد است، به نحوی که در اجاره، منفعت در مدت معینی تملیک می‌گردد، ولی تملیک منفعت در بیع، به نحو ابدی است.<sup>۴۵</sup> همان‌طور که مشاهده می‌شود فقیهان شافعی قائل به عدم لزوم عینیت

۴۲. همان، ج ۱۴۲، ص ۴.

۴۳. الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۳۶، ص ۳۲.

۴۴. إعرانة الطالبيين، ج ۳، ص ۵؛ الفقه المنهجي، ج ۶، ص ۹؛ فتح العزيز،

ج ۸، ص ۹۸.

۴۵. الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۲، ص ۱۳۹.

۳۹. رد المحتار، ج ۴، ص ۵۰۲.

۴۰. المبسوط، ج ۱۱، صص ۷۷ و ۷۸.

۴۱. شرح زاد المستقنع، ج ۱۴۲، ص ۲.





مبیع شده‌اند و هر آنچه را که مالیت داشته باشد، می‌توان به‌عنوان مبیع قرار داد. بنابراین می‌توان حق تألیف را مطابق نظر این دسته از فقیهان در کالبد بیع، فروخت.

### ۳) دیدگاه فقهای حنبلی

فقیهان حنبلی نیز مانند علمای شافعی قائل به عدم لزوم عینیت مبیع گشته‌اند و تعریفی که از بیع ارائه کرده‌اند، شاهد بر این مدعا است. این فقیهان بیع را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «مبادله مال ولو در ذمه یا منفعت مباح در مقابل مثل آن به نحو ابدی غیر از ربا و قرض است».<sup>۴۶</sup> همان‌طور که از قیود این تعریف نمایان است، نزد علمای حنبلی هم مانند فقیهان شافعی فرق اجاره و بیع در انتقال منفعت مربوط به مدت داشتن یا ابدی بودن انتقال است، با این تفاوت که تعریف فقهای شافعی ظهور در انتقال منفعت دارد، ولی دیدگاه فقیهان حنبلی نص بر این مدعا است.

### ۴) دیدگاه فقهای مالکی

فقیهان مالکی دو تعریف از عقد بیع ارائه کرده‌اند: ۱- تعریف به معنای عام: «معاوضه‌ای است بر غیر منافع و بهره لذت».<sup>۲</sup> تعریف به معنای خاص: «معاوضه‌ای است بر غیر منافع و بهره لذت به نحو مغاینه، بدون اینکه هردو عوض طلا یا نقره باشند».<sup>۳۷</sup> این دو تعریف دلالت بر این دارند که مبیع می‌تواند به غیر از منفعت و بهره لذت هر چیزی باشد.

با توجه به مواضع اهل سنت در تعریف بیع و ماهیت مبیع، باید گفت در نظر همه فقیهان اهل سنت به غیر از حنفیه، حق تألیف را می‌توان در قالب عقد بیع فروخت. به عقیده نویسندگان موضع فقیهان اهل سنت به غیر از حنفیه، کاملاً منطقی و معقول است و تحدید قلمرو مبیع بر اعیان فاقد هرگونه دلیل محکمی است و مبیع از آنجا که دارای ماهیت عرفی است نه شرعی، باید ماهیت آن را با مبنا قرار دادن عرف تعیین نمود و طبق عرف، مبیع هر چیزی است که مالیت داشته باشد و نه تنها حقوق مالی، بلکه

۴۶. تعلیقات ابن عثیمین علی الکافی، ج ۴، ص ۱۲۲؛ الإقناع، ج ۲، ص ۵۶.

۴۷. شرح مختصر خلیل، ج ۵، ص ۴؛ مواهب الجلیل، ج ۴، ص ۲۲۵؛ الفواکه الدوانی، ج ۲، ص ۷۲.

منافع را هم دربر می‌گیرد.

مطابق قاعده عقلی «أَدَلُّ الدَّلِيلِ عَلَىٰ إِمْكَانِ الشَّيْءِ وَقُوْعُهُ»، همین که فروش منفعت در عالم خارج اثبات گردد، برای اثبات کافی است و با مراجعه به عالم خارج فروش اقسام بلیت قطار، موزه و ... دلیل محکمی بر وقوع منفعت به‌عنوان مبیع است و نمی‌توان گفت که عقود مذکور اجاره هستند؛ زیرا بلیت صرفاً سندی است که متضمن مالکیت منافع و خدمات است و احدی در برابر بلیت، پولی پرداخت نمی‌کند، بلکه به علت استفاده از خدمات، پول می‌دهد و بلیت را عرف، صرفاً سندی می‌داند که با استفاده از آن می‌توان از خدمات و منافع استفاده کرد. در غیر این صورت، کاغذ بی‌ارزشی بیش نیست و همچنین اگر این عقود را اجاره حساب کنیم، برخلاف قاعده «العقود تابعة للقصود» و «حمل عقود بر معانی عرفیه» عمل کرده‌ایم.

### امکان سنجی انتقال حق تألیف در قالب عقد بیع در حقوق مصر

قانون‌گذاری مصر در خصوص ماهیت مثنی به منظور فاصله‌نگرفتن از عرف دچار بازنگری شده است؛ با این توضیح که قانون‌گذار در قانون سابق، مبیع را منحصر در اعیان کرده بود، اما ماده ۴۱۸ قانون مدنی مصر، عقد بیع را این‌گونه معرفی نموده است: «بیع عقدی است که بائع را ملتزم به نقل مالکیت شیء یا حقی مالی به مشتری در مقابل ثمن نقدی می‌کند». همان‌طور که از این تعریف مشخص است مبیع منحصر در عین نبوده، بلکه می‌تواند عین یا حقی مالی باشد<sup>۴۸</sup> و این حق مالی می‌تواند عینی، شخصی (حواله حق) و یا ذهنی مانند حق مؤلف باشد.<sup>۴۹</sup> مشابه این دیدگاه در فقه شیعه نیز با عنوان تفسیر عین در مقابل منفعت، طرف‌داران زیادی دارد.<sup>۵۰</sup> همان‌طور که

۴۸. الوسیط فی شرح القانون المدنی الجدید، ج ۴، صص ۲۰ و ۲۱.  
۴۹. الوجیز فی عقد البیع، ص ۱۷؛ شرح العقود المدنیة، ص ۱۲؛ شرح أحكام عقد البیع، ص ۷؛ عقد البیع فی القانون المدنی، صص ۷ و ۸؛ عقد البیع، ص ۱۸.

۵۰. حاشیه کتاب المکاسب، اصفهانی، ج ۱، ص ۱۲؛ کتاب البیع، خمینی، ج ۱، ص ۳۱؛ مصباح الفقاهة، ج ۲، ص ۱۱؛ کتاب البیع، اراکی، ج ۱، ص ۴؛ کتاب البیع، کوه‌کمری، ص ۲۱.

مشاهده می‌گردد از منظر حقوق مصر، اشکالی بر مبیع قرار گرفتن حق تألیف وجود ندارد.

### امکان سنجی انتقال حق تألیف در قالب عقد بیع در حقوق ایران و فقه امامیه

در حقوق ایران به تبعیت از نظریات مشهور فقیهان امامیه عقد بیع در ماده ۳۳۸ قانون مدنی به «تملیک عین در مقابل عوض» تعریف شده است. تفسیر عین نزد مشهور فقیهان و حقوق دانان، هر آن چیزی است که دارای وجود خارجی بوده و قابل لمس در عالم خارج باشد. به تعبیر دیگر عین آن چیزی است که در مقابل منفعت و حق قرار دارد.<sup>۵۱</sup> این دیدگاه محل تأمل است و با عرف امروز سازگار نمی‌باشد و همان‌طور که قبلاً اشاره شد، دیدگاه دیگری هم توسط فقیهان مطرح شده و آن تفسیر عین در مقابل منفعت است. با عنایت بر این مطلب و تصویب قوانین مؤخر بعدی از جمله ماده ۲۲ قانون تأسیس اوراق بهادار مصوب ۱۳۴۵، ماده ۱۶۷ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷، ماده ۲ قانون نحوه انتشار اوراق مشارکت مصوب ۱۳۷۶، ماده ۱۴۳ مکرر قانون مالیاتهای مستقیم الحاقیه ۱۳۸۸، ماده ۵۱ قانون رفع موانع تولید رقابت‌پذیر و ارتقای نظام مالی کشور مصوب ۱۳۹۴ و ... می‌توان گفت موضع قانون‌گذار در خصوص تفسیر عین از مبنای مشهور عدول کرده و همانند حقوق مصر تفسیر عین در مقابل منفعت، مورد پذیرش قانون‌گذار ایران می‌باشد. بر این اساس می‌توان گفت انتقال حق تألیف در قالب بیع مطابق موضع حقوق ایران و بسیاری از فقیهان متأخر مورد پذیرش می‌باشد.

### اشکالات انتقال حق تألیف در قالب عقد بیع

اشکالاتی در خصوص انتقال حق تألیف به صورت بیع وجود دارد که باید به بیان و نقد و بررسی آنها پرداخته شود: ۱- «وجود حق معنوی مؤلف، مانع استفاده کامل و

مطابق میل خریدار می‌گردد. خریدار این حقوق، برخلاف خریدار معمولی، نمی‌تواند آن را تغییر دهد، اصلاح کند و بلااستفاده و بدون بهره‌برداری نگه دارد».<sup>۵۲</sup> باید گفت آنچه که مورد مبادله قرار گرفته، حقوق مادی مؤلف بوده است و حقوق معنوی برای وی باقی است. اگر به عنوان مثال، مالکیت خانه‌ای به فردی منتقل گردد، ولی شرط شود سکونت در آن به مدت ۲۰ سال با فروشنده باشد، چنین عقدی بیعی صحیح است و در ما نحن فیه نیز حقوق مادی به خریدار منتقل می‌شود، اما به حکم قانون، حقوق معنوی نزد فروشنده باقی می‌ماند.

۲- «خریدار در بهره‌برداری از اثر، صرف‌نظر از محدودیتهای مکانی و زمانی و شیوه بهره‌برداری، در بسیاری از موارد، تابع اراده مؤلف باقی می‌ماند و باید نام پدیدآورنده اثر را با عنوان و نشانه ویژه معرف اثر یا روی نسخه‌های چاپی و تکثیر شده به روش معمول و متداول اعلام و درج بکند».<sup>۵۳</sup> باید گفت بین حقوق مادی و معنوی مؤلف، تفاوت است و حقوق معنوی با توجه به امر قانون‌گذار، همچنان برای فروشنده می‌باشد و به این نحو، بهره‌برداری از اثر برای خریدار، دارای پاره‌ای از محدودیتهای می‌گردد. برای مثال، فرض کنید حقوق مادی و معنوی، قابل انتقال به غیر بود، آیا نمی‌شد حقوق معنوی را با شرط از مبیع جدا کرد و انتقال نداد؟ بی‌شک، چنین بیعی صحیح بود و خریدار ملزم بود حقوق معنوی فروشنده را رعایت کند. حال، در ما نحن فیه هم بین شرط متعاقدين و قانون‌گذار چه فرق است؟

۳- مدت انتقال در حق تألیف، محدود است، در حالی که مدت مالکیت خریدار، محدود نیست و شرط مالکیت محدود، برخلاف مقتضای ذات عقد بیع است؛ زیرا «مالکیت خریدار، دائمی است، در حالی که حتی در فرض سکوت طرفین، حداکثر برای مدت ۳۰ سال حق تألیف منتقل خواهد شد».<sup>۵۴</sup> باید گفت: الف) محدود بودن برخی اموال فکری و محدودیت زمانی، مانعی برای بیع محسوب شدن

۵۲. «امکان سنجی انتقال مالکیت معنوی در قالب عقود رایج»، ص ۲۰۸.

۵۳. همان.

۵۴. همان، صص ۲۰۸ و ۲۰۹.

۵۱. حاشیة المكاسب، ج ۱، ص ۵۳؛ منیة الطالب، ج ۱، ص ۳۹؛ حاشیة کتاب المكاسب، همدانی، ص ۹؛ حقوق مدنی، امامی، ج ۱، ص ۳۱؛ اموال و مالکیت، ص ۳۷؛ حقوق مدنی، طاهری، ج ۴، ص ۲۱.





نیست؛ زیرا «اثر عقد بیع که انتقال مالکیت مبیع است، محقق است؛ یعنی همان مالکیتی که بایع بر مال داشته، همان به مشتری منتقل می‌گردد. فروشنده هم دارای مالکیت دائمی نیست، بلکه دارای مالکیتی است که توسط قانون‌گذار محدود شده و او می‌تواند همین مالکیت محدود را با عقد بیع منتقل کند و آنچه که به خریدار منتقل می‌گردد، چیزی بیش از مالکیتی که فروشنده داشته، نخواهد بود».<sup>۵۵</sup> (ب) اصل مالکیت زمان‌دار در مواردی در حقوق ایران پذیرفته شده است که مثال بارز آن، تایم شرینگ است.<sup>۵۶</sup> (پ) هر مالی دارای یک عمر می‌باشد که روزی پایان می‌پذیرد و فرقی نیست که عمر به‌طور مادی و طبیعی خاتمه یابد، یا توسط قانون‌گذار. بنابراین اگر یک کالای سریع‌الفساد، قابل بیع است، به طریق اولی اموال فکری، قابل بیع هستند.<sup>۵۷</sup>

۴- منتقل‌الیه حق اخراج از مالکیت را به دلیل وجود حقوق معنوی مؤلف و قائم به شخص بودن قرارداد مذکور، ندارد، در حالی که خریدار می‌تواند مال خود را اتلاف کند.<sup>۵۸</sup> می‌توان گفت: ماهیت اموال فکری با اموال دیگر متفاوت است. اصل بر این است که خریدار می‌تواند مال خود را اتلاف کند و این ناشی از کثرت وجود چنین اموالی است که تماماً متعلق به حق مشتری قرار می‌گیرند؛ بنابراین با حق دیگری تعارض ندارد که نتواند مال خود را اتلاف کند. به بیان دیگر، بیشتر اموال، قابلیت اخراج توسط خریدار را دارند، اما به این معنی نیست که همیشه این‌طور باشد؛ زیرا این کثرت، ناشی از غلبه وجود اموال این‌چنینی در خارج است. به نظر می‌رسد باید گفت هیچ کس حق ندارد از مال دیگری استفاده کند.

۵- «عقد بیع، بایع را ملزم به تسلیم مبیع می‌کند، ولی نمی‌توان مؤلف را به تکمیل و تسلیم اثر سفارش شده مجبور کرد».<sup>۵۹</sup> می‌توان گفت: الف) مقصود از تسلیم، تسلیم

مادی نیست، بلکه تسلیم بیشتر جنبه عرفی و معنوی دارد و مقصود از تسلیم، این است که مال آن‌چنان در اختیار مشتری قرار بگیرد که عرف، او را مسلط بر مال بدانند. به عبارت دیگر، «تسلیم کل شیء بحسبه»، تسلیم یک خودکار با دادن آن به دست خریدار و تسلیم خانه با دادن کلید و گاه تسلیم تنها با تراضی طرفین انجام می‌شود و نیاز به هیچ اقدام خارجی ندارد، مانند تسلیم میوه که روی درخت فروخته می‌شود، یا مبیعی که قبل از عقد، در اختیار خریدار بوده است. اموال فکری هم از این قبیل است و تسلیم آن با تراضی طرفین محقق می‌گردد و نیازمند هیچ‌گونه عمل مادی خارجی نیست.<sup>۶۰</sup> (ب) در خصوص عدم امکان اجبار مؤلف به تکمیل اثر خود باید گفت یک‌سری قراردادها قائم به شخص هستند و صرفاً توسط همان شخص طرف قرارداد قابل انجام می‌باشند و توسط دیگران قابل انجام شدن نیستند. قرارداد راجع به اینکه نویسنده‌ای برای ناشر کتابی در زمینه مثلاً حقوق مدنی تألیف کند، اصولاً قائم به شخص می‌باشد و شخصیت علمی نویسنده برای ناشر مهم است و انجام آن توسط دیگران اگر هم ممکن باشد، مطلوب ناشر نیست. بنابراین در صورتی که نویسنده از انجام تعهد خودداری ورزد، راهی جز جبران خسارت ناشی از این عهدشکنی باقی نمی‌ماند و این امر (عدم انجام تعهد و عدم امکان الزام) ربطی به ماهیت بیع ندارد، بلکه صرفاً ناشی از این است که تعهد قائم به شخص است.

۶- «هیچ کس حق ندارد از مال دیگری استفاده کند، در حالی که منتقل‌الیه و حتی خود مؤلف نمی‌توانند مانع تکثیر خصوصی و بهره‌برداری آموزشی و نقل کوتاه از آثار شوند».<sup>۶۱</sup> باید گفت جواز تکثیر شخصی و بهره‌برداری علمی و نقل کوتاه، ربطی به ماهیت بیع ندارد، بلکه اجازه و ترخیصی است که قانون‌گذار بنا به اهدافی برای افراد منظور داشته است. به بیان دیگر، قانون‌گذار صرفاً تصرفاتی را نسبت به مال غیر، تجویز کرده که ربطی به

۵۵. «بیع اموال فکری از منظر حقوق اسلامی»، صص ۶۸ و ۶۹.

۵۶. همان.

۵۷. همان.

۵۸. «امکان سنجی انتقال مالکیت معنوی در قالب عقود رایج».

صص ۲۰۹.

۵۹. همان.

۶۰. «بیع اموال فکری از منظر حقوق اسلامی»، صص ۶۶ و ۶۷.

۶۱. «امکان سنجی انتقال مالکیت معنوی در قالب عقود رایج».

صص ۲۰۹.

ماهیت بیع که تبادل مال به مال باشد، ندارد.

۷- «اسباب ایجاد مالکیت در حقوق ایران، محدود و مشخص هستند، در حالی که مشخص نیست مالکیت مؤلف بعد از انقضای مدت انتقال، به کدام یک از اسباب منسوب می‌گردد. به بیان دیگر، زوال مالکیت منتقل‌الیه و مالک شدن مجدد مؤلف چگونه تحلیل خواهد شد».<sup>۶۲</sup> قبل از ورود به نقد این اشکال، باید گفت برخی از حقوق دانان این اشکال را این‌گونه پاسخ داده‌اند که در خصوص بازگشت مالکیت مطابق ماده ۱۴ قانون حمایت مؤلفان و مصنفان و هنرمندان،<sup>۶۳</sup> بعد از ۳۰ سال می‌توان گفت عقد مزبور، بیع است، ولی دارای شرط ضمنی هبه به فروشنده می‌باشد و ماده هم آمره نیست، تا نتوان برخلاف آن توافق کرد. به نظر می‌رسد علت وجود چنین حکم استثنایی، جدا نیافتادن حقوق مادی از حقوق معنوی معلم به طور دائمی باشد.<sup>۶۴</sup> حق آن است که این پاسخ وارد نیست و نمی‌تواند اشکال مزبور را برطرف کند؛ زیرا اولاً؛ شرط ضمنی هبه به فروشنده برخلاف قصد طرفین است؛ چون چنین شرطی اصلاً در قلمرو تراضی طرفین وجود ندارد و وقتی فردی حق تألیف خود را انتقال می‌دهد، اصلاً چنین شرطی حتی در ذهن فرد ایجاد نمی‌شود، چه رسد به اینکه این شرط وارد قلمرو تراضی گردد، و در خصوص تفسیری محسوب کردن ماده ۱۴ قانون حمایت از مؤلفان باید گفت این حمل برخلاف ظاهر ماده است. ظاهر ماده دلالت بر آمره بودن آن دارد؛ با این بیان که قانون‌گذار در مقام بیان بوده، ولی شرط خلاف مدت ۳۰ سال استفاده از حق تألیف را فقط در مدت کمتر از ۳۰ سال قبول کرده است. به عبارت دیگر، به منظور حمایت از حقوق مؤلفان بوده و جزء نظم عمومی سیاسی (حمایتی) است که نمی‌توان برخلاف آن، مدت استفاده از آن را افزایش داد.<sup>۶۵</sup> نقد این اشکال این چنین است: تملیک حق تألیف به منتقل‌الیه، همراه

۶۲. همان.

۶۳. ماده ۱۴: انتقال‌گیرنده حق پدیدآورنده می‌تواند تا ۳۰ سال پس از واگذاری، از این حق استفاده کند، مگر اینکه برای مدت کمتر توافق شده باشد.

۶۴. «بیع اموال فکری از منظر حقوق اسلامی»، ص ۷۰.

۶۵. قواعد عمومی قراردادها، صص ۶۰ و ۶۱.

شرط فاسخی است که توسط قانون‌گذار به منظور حمایت از مؤلفان بر طرفین تحمیل شده است؛ به این بیان که با گذشت ۳۰ سال، عقد بیع خود به خود منفسخ گردد. چنین امری در فقه امامیه هم سابقه دارد و مثال بارز آن، بدل حیلوله است که این بدل تا زمانی در مالکیت مغضوب‌منه باقی می‌ماند که عین یافت شود و بعد از یافت شدن عین، به موجب شرط فاسخی که توسط شارع تعیین شده، بدل به غاصب و عین به مغضوب‌منه تعلق می‌گیرد.<sup>۶۶</sup>

۸- «منتقل‌الیه نمی‌تواند بهره‌برداری از اثر را متوقف کند. این امر اگرچه در حقوق ایران به نحو صریح مطرح نشده است، از محتوای مقررات قانون استنباط می‌شود که این امر مغایر وصف مطلق مالکیت است که خریدار مبیع از آن بهره‌مند می‌شود و ملزم به بهره‌برداری از مال خود نیست».<sup>۶۷</sup> می‌توان گفت: ماهیت اموال فکری با اموال دیگر متفاوت است؛ زیرا علاوه بر حقوق مادی، دارای حقوق معنوی هم هست که به حکم قانون‌گذار قابل انتقال به غیر نمی‌باشد و به علت همین حقوق معنوی است که نمی‌توان بهره‌برداری از اثر را متوقف کرد. در واقع، هنگام انعقاد قرارداد انتقال حق تألیف، این شرط ضمنی (خواه توسط شرط بنایی طرفین عقد، خواه به موجب عرف) وجود دارد که خریدار ملزم به بهره‌برداری از اثر می‌باشد و حق توقف آن را ندارد و به موجب قاعده «المؤمنون عند شروطهم»، وفای به چنین شرطی لازم است و همچنین عدم الزام خریدار به بهره‌برداری، ناشی از کثرت وجود چنین اموالی است، اما حق تألیف که ترکیبی از حقوق مادی و معنوی است، از این غلبه وجود و اصل تخصصاً خارج است.

### نتیجه‌گیری

۱. از آنجا که یکی از شرایط مورد معامله مشروعیت آن است، قبل از هر چیز به مشروعیت حق تألیف پرداخته شد و ادله مشروعیت یا عدم مشروعیت این حق در فقه امامیه و فقه اهل سنت مورد بررسی قرار گرفت و نمایان‌گشت حق

۶۶. حقوق منبئ، امامی، ج ۱، ص ۳۲۹.

۶۷. «امکان سنجی انتقال مالکیت معنوی در قالب عقود رایج».

ص ۲۰۹.





تألیف یک حق مشروع است که شریعت مقدس اسلام بر مشروعیت آن صحه گذارده است.

۲. با بررسی تعاریف عقد بیع توسط نگارندگان نمایان گشت در فقه اهل سنت و به تبع آن، نظام حقوقی مصر امکان انتقال حق تألیف در قالب بیع وجود دارد، البته در بین اهل سنت، فقیهان حنفی با توجه به تعریفی که از مال نموده‌اند: «مال چیزی است که اقتضای ذخیره برای بهره‌برداری در وقت نیاز را دارد»، انتقال حقوق از جمله حق تألیف در قالب بیع را تجویز ننموده‌اند. البته در این خصوص فقیهان حنفی تنها نبوده و مشهور فقیهان امامیه هم موضعی مشابه فقیهان حنفی اتخاذ کرده و انتقال حقوق و منافع در قالب بیع را تجویز ننموده‌اند که به اعتقاد نگارندگان با عنایت تفسیری که فقیهان حنفی از مال ارائه نموده‌اند، مورد قبول نیست؛ زیرا هر آنچه در نظر عرف، پرداخت بها در ازای آن امری معقول

است و دارای غرض عقلایی است و معامله را از حالت سفهی خارج می‌کند، مال می‌باشد و همچنین با عنایت بر مواضع فقیهان بزرگی در فقه امامیه به‌ویژه فقیهان معاصر و عدول قانون‌گذار در قوانین بعدی از تفسیر عین به موجود قابل لمس خارجی باید گفت در فقه امامیه و به تبع آن نظام حقوقی ایران، انتقال حق تألیف در قالب بیع فی‌الجمله امکان‌پذیر می‌باشد. اما در خصوص انتقال این حق در قالب بیع فارغ از تفاسیر مبیع، اشکالاتی توسط برخی نگارندگان مطرح گشته است که تمامی این اشکالات توسط نگارندگان مورد نقد و بررسی قرار گرفته و نمایان گشت هیچ‌یک از این ادله مورد قبول نبوده و باید گفت مقتضی برای بیع شناختن انتقال حقوق مادی مؤلف (حق تألیف)، موجود و مانع مفقود است؛ بنابراین عقد مزبور بی‌شک می‌تواند در قالب عقد بیع منعقد گردد.

### کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه حسین انصاریان.
- إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان، حسن بن یوسف حلّی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
- استفتائات جدید، ناصر مکارم شیرازی، قم، مدرسه امام علی بن ابی‌طالب (ع)، ۱۴۲۷ ق.
- الأصول الأصلية والقواعد الشرعية، سید عبدالله حسینی کاظمی، قم، کتاب فروشی مفید، ۱۴۰۴ ق.
- إعانة الطالبین علی حل ألفاظ فتح المعین، عثمان بن محمد بکری دمیاطی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۸ ق.
- الإقناع فی فقه الإمام أحمد بن حنبل، موسی بن احمد حجاوی، بیروت، دارالمعرفة، بی‌تا.
- «امکان سنجی انتقال مالکیت معنوی در قالب عقود
- رایج»، محسن رئیسی و مریم آقایی بجستانی، مجله پژوهشهای فقهی، دوره دوازدهم، شماره ۱، ۱۳۹۵ ش.
- اموال و مالکیت، ناصر کاتوزیان، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۷ ش.
- ایضاح الفوائد فی شرح مشککات القواعد، محمد بن حسن فخر المحققین، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ ق.
- اللباب فی شرح الكتاب، عبدالغنی بن طالب حنفی، بیروت، المكتبة العلمية، بی‌تا.
- بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ابوبکر بن مسعود کاسانی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۶ ق.
- بحار الأنوار، محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، بیروت، مؤسسة الطبع و النشر، ۱۴۱۰ ق.





- البحر الرائق شرح كنز الدقائق، زين الدين بن ابراهيم ابن نجيم مصرى، بى جا، دارالكتاب الإسلامى، بى تا.
- «بررسى فقهى - حقوقى مالکیت فکرى با رویکردى به نظر امام خمینى (ره)»، فخرالدين اصغرى آقمشهدى و شهرام اصغرى، مجله پژوهشنامه متین، شماره ۴۸، ۱۳۸۹ ش.
- «بیع اموال فکرى از منظر حقوق اسلامى»، عباس کریمى و اسماء موسوى، مجله فقه و مبانی حقوق اسلامى، دوره ۴۴، شماره ۲، ۱۳۹۰ ش.
- «بیع اموال فکرى»، اسماعیل عباسى و مهدى نوده، مجله تحقیقات حقوقى آزاد، شماره ۲۳، ۱۳۹۳ ش.
- تحرير المجلة، محمدحسين آل كاشف الغطاء، نجف، المكتبة المرتضوية، ۱۳۵۹ ق.
- تحرير الوسيلة، سيد روح الله خمينى، قم، مؤسسه مطبوعات دارالعلم، بى تا.
- تعليقات ابن عثيمين على الكافى، محمد بن صالح عثيمين، بى جا، بى تا.
- جامع المقاصد فى شرح القواعد، على بن حسين محقق كركى، قم، مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث، ۱۴۱۴ ق.
- حاشية كتاب المكاسب، محمدحسين اصفهانى، قم، أنوار الهدى، ۱۴۱۸ ق.
- حاشية كتاب المكاسب، رضا بن محمدهادى همدانى، قم، چاپخانه ستاره، ۱۴۲۰ ق.
- حاشية المكاسب، سيد محمدكاظم طباطبايى يزدى، قم، مؤسسه اسماعيليان، ۱۴۲۱ ق.
- «حق تألیف در حقوق اسلامى»، سيد رضا موسوى، مجله مطالعات اسلامى، شماره ۶۴، ۱۳۸۳ ش.
- «حق مؤلف در محیط دیجیتال»، داریوش مطلبی، مجله مطالعات ملی کتابداری و سازماندهی اطلاعات، شماره ۷۰، ۱۳۸۶ ش.
- حقوق مدنى، حبيب الله طاهرى، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ۱۴۱۸ ق.
- حقوق مدنى، سيد حسن امامى، تهران، كتاب فروشى اسلاميه، بى تا.
- دیدگاه‌هاى نو در حقوق کیفرى اسلام، سيد محمدحسن
- مرعشى شوشترى، تهران، نشر ميزان، ۱۴۲۷ ق.
- رد المحتار على الدر المختار، محمدامين بن عمر ابن عابدين، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۲ ق.
- رساله استفتائات، حسينعلى منتظرى، قم، ارغوان دانش، بى تا.
- شرح أحكام عقد البيع، محمد لبيب شنب، قاهره، دارالنهضة العربية، ۱۹۷۵ م.
- شرح زاد المستقنع، محمد بن محمد مختار شنيقطنى، بى جا، بى تا.
- شرح العقود المدنية (البيع والمقايضة)، جميل شرفاوى، قاهره، دارالنهضة العربية، ۱۹۷۵ م.
- شرح مختصر خليل، محمد بن عبدالله خرشى، بيروت، دارالفكر، بى تا.
- صحيح البخارى، محمد بن اسماعيل بخارى، دمشق، دارطوق النجاة، ۱۴۲۲ ق.
- عقد البيع، سمير عبد السيد تناغو، اسكندريه، منشأة المعارف، ۱۹۷۳ م.
- عقد البيع فى القانون المدنى، خميس خضر، قاهره، مكتبة القاهرة، ۱۹۷۲ م.
- فتح العزيز بشرح الوجيز، عبدالكريم بن محمد رافعى، دمشق، دارالفكر، بى تا.
- الفقه الإسلامى وأدلته، وهبه زحيلي، دمشق، دارالفكر، بى تا.
- فقه الصادق (ع)، سيد محمدصادق حسيني روحانى، قم، دارالكتاب، ۱۴۱۲ ق.
- فقه العقود، سيد كاظم حسيني حائرى، قم، مجمع انديشه اسلامى، ۱۴۲۳ ق.
- الفقه المنهجى على مذهب الإمام الشافعى، مصطفى خن، مصطفى بغا و على شربجى، دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۳ ق.
- فقه النوازل، بكر بن عبدالله ابوزيد، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۶ ق.
- الفقه على المذاهب الأربعة، عبدالرحمن جزيرى، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۲۴ ق.
- الفواكه الدوانى على رسالة ابن ابي زيد القيروانى، احمد بن



- غانم نفرای، دمشق، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
- القواعد الفقهية، سيد محمد حسن موسوی بجنوردی، قم، نشر الهادی، ۱۴۱۹ق.
- قواعد عمومی قراردادها، سيد حسين صفایی، تهران، نشر میزان، ۱۳۹۵ش.
- قواعد فقه، سيد مصطفی محقق داماد، تهران، مركز نشر علوم اسلامی، ۱۴۰۶ق.
- الكافي، محمد بن يعقوب كلينى، تهران، دارالكتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
- كتاب البيع، سيد روح الله خمينى، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى (ره)، ۱۴۲۱ق.
- كتاب البيع، سيد محمد كوه كمرى، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۹ق.
- كتاب البيع، محمدعلى اراكى، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۴۱۵ق.
- كتاب القضاء، سيد محمدرضا موسوى گلپايگانى، قم، دارالقرآن الكريم، ۱۴۱۳ق.
- لا ضرر ولا ضرار، سيد محمدباقر صدر، قم، دارالصادقين، ۱۴۲۰ق.
- ماوراء الفقه، سيد محمدباقر صدر، بيروت، دارالأضواء، ۱۴۲۰ق.
- المبسوط، محمد بن احمد سرخسى، بيروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۴ق.
- مجمع الأنهر فى شرح ملتقى الأبحر، عبدالرحمن بن محمد كليبولى، بيروت، دارإحياء التراث العربى، بى تا.
- مسند الإمام أحمد بن حنبل، احمد بن محمد بن محمد ابن حنبل، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۱ق.
- مصباح الفقاهة (المكاسب)، سيد ابوالقاسم خويى، بى جا، بى نا، بى تا.
- المصنف فى الأحاديث والآثار، عبدالله بن محمد ابن ابى شيبة، رياض، مكتبة الرشد، ۱۴۰۹ق.
- «مفهوم و آثار حق تأليف»، پژمان محمدى، مجله حقوق تطبيقى، دوره ۲، شماره ۱، ۱۳۹۰ش.
- مواهب الجليل فى شرح مختصر خليل، محمد بن محمد خطاب، دمشق، دارالفكر، ۱۴۱۲ق.
- منية الطالب فى حاشية المكاسب، محمد حسين نائينى، تهران، المكتبة المحمدية، ۱۳۷۳ق.
- الموسوعة الفقهية الكويتية، وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية، قاهره، دارالصفوة، ۱۴۲۷ق.
- الوجيز فى عقد البيع، اسماعيل غانم، قاهره، دارالنهضة العربية، ۱۹۶۳م.
- وسيط در ترمينولوژى حقوق، محمدجعفر جعفرى لنگرودى، تهران، گنج دانش، ۱۳۹۰ش.
- الوسيط فى شرح القانون المدنى الجديد، عبدالرزاق احمد سنهورى، بيروت، دارإحياء التراث العربى، ۱۳۴۳ق.